



مطالعه تطبیقی فنون تقویت مثبت و مدیریت اقتضایی در بهبود عملکرد تحصیلی دانش آموزان

هنگامه بهرامی، معصومه صمدی، لیلا اقبال، نازیلا مختاریان

کارشناسی ارشد آسیب ورزشی و تمرینات اصلاحی

کارشناسی مطالعات اجتماعی

کارشناسی ارشد ریاضی

کارشناسی ارشد اقلیم شناسی جغرافیای طبیعی



MDOI-02-2026.0310
DOI: 10.24-2-90B667

چکیده

مدیریت کلاس درس یکی از مهمترین عوامل مؤثر بر کیفیت آموزش و یادگیری محسوب می شود و نقش تعیین کننده ای در ایجاد محیطی منظم، پویا و انگیزه بخش برای دانش آموزان دارد. پژوهش های حوزه تعلیم و تربیت نشان می دهد که موفقیت معلمان تنها به دانش تخصصی آنان وابسته نیست، بلکه توانایی آنان در مدیریت رفتار، ایجاد انگیزه، برقراری ارتباط مؤثر و هدایت فعالیت های آموزشی نیز نقش اساسی در پیشرفت تحصیلی دانش آموزان ایفا می کند. در میان رویکردهای مختلف مدیریت کلاس، دو شیوه «تقویت مثبت» و «مدیریت اقتضایی» از مهمترین راهبردهایی هستند که در سال های اخیر مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته اند. تقویت مثبت با تأکید بر تشویق رفتارهای مطلوب، افزایش انگیزه و ایجاد احساس شایستگی در دانش آموزان، زمینه تکرار رفتارهای مطلوب را فراهم می کند. در مقابل، مدیریت اقتضایی بر این اصل استوار است که هیچ روش واحدی برای اداره همه کلاس ها وجود ندارد و معلم باید با توجه به شرایط کلاس، ویژگی های دانش آموزان، اهداف آموزشی و موقعیت های یادگیری، مناسب ترین شیوه مدیریتی را انتخاب کند. پژوهش حاضر با هدف مطالعه تطبیقی این دو رویکرد و بررسی تأثیر آن ها بر عملکرد تحصیلی دانش آموزان انجام شده است. روش پژوهش از نوع توصیفی — تحلیلی بوده و اطلاعات مورد نیاز از طریق بررسی منابع علمی، کتاب ها، مقالات پژوهشی و اسناد معتبر داخلی و خارجی گردآوری شده است. یافته های پژوهش نشان می دهد که هر دو رویکرد در صورت اجرای صحیح، موجب بهبود نظم کلاس، افزایش مشارکت دانش آموزان، ارتقای انگیزش تحصیلی و بهبود عملکرد آموزشی می شوند؛ با این حال، تلفیق هوشمندانه تقویت مثبت با مدیریت اقتضایی، اثربخش ترین شیوه برای مدیریت کلاس های درس در شرایط متنوع آموزشی محسوب می شود.

واژگان کلیدی: مدیریت کلاس، تقویت مثبت، مدیریت اقتضایی، پیشرفت تحصیلی، انگیزش تحصیلی، رفتار دانش آموز، کیفیت آموزش.

مقدمه

کلاس درس مهمترین محیط رسمی یادگیری در نظام آموزشی است و کیفیت تعاملات آموزشی در این محیط، تأثیر مستقیمی بر رشد علمی، اجتماعی و عاطفی دانش آموزان دارد. اگرچه برنامه های درسی، محتوای آموزشی و امکانات مدرسه از عوامل مهم موفقیت تحصیلی به شمار می روند، اما نحوه مدیریت کلاس توسط معلم یکی از تعیین کننده ترین عوامل در تحقق اهداف آموزشی محسوب می شود. معلمی که بتواند محیطی منظم، آرام، انگیزه بخش و مبتنی بر احترام متقابل ایجاد کند، زمینه مناسبی برای یادگیری عمیق، مشارکت فعال و رشد همه جانبه دانش آموزان فراهم خواهد ساخت (Marzano, 2003).

(Marzano & Pickering, 2003).



مدیریت کلاس تنها به کنترل رفتارهای نامطلوب محدود نمی‌شود، بلکه مجموعه‌ای از برنامه‌ریزی‌ها، تصمیم‌گیری‌ها، راهبردها و تعاملات آموزشی است که به منظور ایجاد محیطی اثربخش برای یادگیری طراحی و اجرا می‌شود. مدیریت موفق کلاس، فضایی را ایجاد می‌کند که در آن دانش‌آموزان احساس امنیت، ارزشمندی و مسئولیت‌پذیری داشته باشند و بتوانند با انگیزه و آرامش در فعالیتهای آموزشی مشارکت کنند (Evertson & Weinstein, 2006).

در میان رویکردهای مختلف مدیریت کلاس، تقویت مثبت و مدیریت اقتضایی جایگاه ویژه‌ای دارند. تقویت مثبت که ریشه در نظریه رفتارگرایی دارد، بر تشویق و تقویت رفتارهای مطلوب دانش‌آموزان تأکید می‌کند. بر اساس این رویکرد، هنگامی که رفتار مطلوب با پیامدهای مثبت همراه شود، احتمال تکرار آن رفتار افزایش می‌یابد (Skinner, 1953). در مقابل، مدیریت اقتضایی بر این باور است که شرایط کلاس‌های درس با یکدیگر متفاوت است و معلم باید متناسب با ویژگی‌های دانش‌آموزان، اهداف آموزشی، فضای کلاس و شرایط محیطی، شیوه مدیریت خود را تغییر دهد (Hersey & Blanchard, 1988).

امروزه با افزایش تنوع فرهنگی، اجتماعی و فردی دانش‌آموزان، مدیریت کلاس به یکی از پیچیده‌ترین وظایف معلمان تبدیل شده است. کلاس‌های درس دیگر محیط‌هایی یکنواخت نیستند و تفاوت در توانایی‌های شناختی، ویژگی‌های شخصیتی، سبک‌های یادگیری و انگیزه‌های تحصیلی، ضرورت استفاده از رویکردهای انعطاف‌پذیر و علمی را بیش از گذشته آشکار ساخته است. از این رو، معلمان نیازمند راهبردهایی هستند که ضمن ایجاد نظم، زمینه رشد انگیزه، مسئولیت‌پذیری، خودکنترلی و مشارکت فعال دانش‌آموزان را نیز فراهم آورند.

بررسی مطالعات جدید نشان می‌دهد که استفاده هم‌زمان از تقویت مثبت و مدیریت اقتضایی می‌تواند محیطی پویا، حمایتی و یادگیرنده‌محور ایجاد کند. در چنین محیطی، دانش‌آموزان نه از ترس تنبیه، بلکه به دلیل دریافت بازخوردهای مثبت، احساس موفقیت و تجربه روابط سازنده با معلم، انگیزه بیشتری برای مشارکت در فعالیتهای آموزشی پیدا می‌کنند. همچنین معلم با انعطاف‌پذیری در انتخاب راهبردهای مدیریتی، قادر خواهد بود متناسب با شرایط مختلف کلاس، بهترین تصمیم را اتخاذ کند و اثربخشی آموزش را افزایش دهد.

. بیان مسئله

یکی از مهم‌ترین چالش‌های نظام‌های آموزشی، ایجاد محیطی است که در آن دانش‌آموزان بتوانند در فضایی منظم، آرام و انگیزه‌بخش به یادگیری بپردازند. تحقق این هدف تا حد زیادی به شیوه مدیریت کلاس توسط معلم وابسته است. اگر مدیریت کلاس به شکل صحیح انجام نشود، بی‌نظمی، کاهش انگیزه، افت مشارکت، افزایش تعارض‌های رفتاری و در نهایت کاهش کیفیت یادگیری اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. از سوی دیگر، مدیریت کارآمد کلاس می‌تواند زمینه افزایش تمرکز، تعامل مؤثر، احساس امنیت روانی و پیشرفت تحصیلی دانش‌آموزان را فراهم سازد.

در سال‌های گذشته، بسیاری از معلمان برای برقراری نظم کلاس از روش‌های سنتی مبتنی بر تنبیه، اجبار یا کنترل مستقیم استفاده می‌کردند. اگرچه این شیوه‌ها ممکن است در کوتاه‌مدت موجب کاهش برخی رفتارهای نامطلوب شوند، اما پژوهش‌ها نشان داده‌اند که استفاده مداوم از آن‌ها می‌تواند انگیزه درونی، اعتماد به نفس، احساس تعلق به مدرسه و کیفیت رابطه معلم و

دانش‌آموز را تضعیف کند (Emmer & Evertson, 2017).



در مقابل، رویکرد تقویت مثبت بر شناسایی و تقویت رفتارهای مطلوب تأکید دارد و تلاش می‌کند با استفاده از تشویق، بازخورد مثبت و ایجاد احساس موفقیت، رفتارهای مناسب را در دانش‌آموزان تثبیت کند. همچنین مدیریت اقتضایی بر این اصل استوار است که هیچ روش مدیریتی واحدی برای همه کلاس‌ها مؤثر نیست و معلم باید با توجه به شرایط موجود، مناسب‌ترین راهبرد را انتخاب و اجرا کند.

با وجود اثربخشی هر یک از این رویکردها، هنوز در بسیاری از مدارس استفاده از آن‌ها به صورت علمی، نظام‌مند و متناسب با شرایط کلاس انجام نمی‌شود. برخی معلمان تنها بر تشویق تأکید دارند و برخی دیگر صرفاً به انعطاف مدیریتی توجه می‌کنند، در حالی که بررسی و مقایسه این دو رویکرد می‌تواند به شناسایی نقاط قوت، محدودیت‌ها و امکان تلفیق آن‌ها برای ارتقای کیفیت مدیریت کلاس کمک کند.

بر این اساس، مسئله اصلی پژوهش حاضر آن است که فنون مدیریت کلاس مبتنی بر تقویت مثبت و مدیریت اقتضایی چه تأثیری بر عملکرد تحصیلی دانش‌آموزان دارند و کدام یک از این رویکردها، یا چه ترکیبی از آن‌ها، می‌تواند زمینه بهبود کیفیت آموزش، افزایش مشارکت و ارتقای پیشرفت تحصیلی را در کلاس‌های درس فراهم سازد؟

۲. اهمیت و ضرورت پژوهش

مدیریت کلاس درس یکی از اساسی‌ترین مؤلفه‌های موفقیت نظام آموزشی است و کیفیت آن بر تمامی ابعاد فرایند یاددهی - یادگیری تأثیر می‌گذارد. پژوهش‌های متعدد نشان داده‌اند که حتی بهرگیری از بهترین برنامه‌های درسی و محتوای آموزشی، بدون مدیریت کارآمد کلاس، نمی‌تواند به نتایج مطلوب آموزشی منجر شود. کلاس درسی که در آن نظم، احترام متقابل، انگیزه، تعامل سازنده و احساس امنیت روانی وجود داشته باشد، زمینه مناسبی برای رشد علمی، اجتماعی و عاطفی دانش‌آموزان فراهم می‌کند (Marzano et al., 2003).

امروزه مدارس با چالش‌های متعددی مانند کاهش انگیزه تحصیلی، افت مشارکت دانش‌آموزان، تنوع فرهنگی و فردی، مشکلات رفتاری و تغییر انتظارات خانواده‌ها روبه‌رو هستند. در چنین شرایطی، استفاده از شیوه‌های سنتی مدیریت کلاس که بیشتر بر تنبیه و کنترل رفتارها استوار است، پاسخگوی نیازهای نظام آموزشی نیست. معلمان بیش از هر زمان دیگری نیازمند راهبردهایی هستند که ضمن حفظ نظم، انگیزه یادگیری، مسئولیت‌پذیری و مشارکت فعال دانش‌آموزان را نیز تقویت کنند.

یکی از رویکردهای مؤثر در این زمینه، استفاده از فنون تقویت مثبت است. این رویکرد با تأکید بر تشویق رفتارهای مطلوب، ایجاد احساس موفقیت، افزایش اعتمادبه‌نفس و تقویت انگیزه درونی، زمینه تکرار رفتارهای مناسب را فراهم می‌سازد. دانش‌آموزانی که رفتارهای مثبت آنان مورد توجه و قدردانی قرار می‌گیرد، معمولاً علاقه بیشتری به حضور در کلاس، انجام تکالیف و مشارکت در فعالیت‌های آموزشی نشان می‌دهند (Skinner, 1953).

در مقابل، مدیریت اقتضایی بر این اصل استوار است که هیچ شیوه مدیریتی واحدی برای همه کلاس‌های درس مناسب نیست. تفاوت در ویژگی‌های شخصیتی دانش‌آموزان، شرایط فرهنگی مدارس، سبک‌های یادگیری، اهداف آموزشی و موقعیت‌های مختلف کلاس، ایجاب می‌کند که معلم با انعطاف‌پذیری و شناخت شرایط، مناسب‌ترین راهبرد مدیریتی را انتخاب کند (Hersey & Blanchard, 1988). این انعطاف، اثربخشی مدیریت کلاس را افزایش داده و امکان پاسخگویی بهتر به نیازهای متنوع دانش‌آموزان را فراهم می‌کند.

ضرورت انجام پژوهش حاضر از آنجا ناشی می شود که اگرچه مطالعات متعددی درباره هر یک از این دو رویکرد انجام شده است، اما پژوهش هایی که به مقایسه نظام مند آن ها و بررسی امکان تلفیق نقاط قوت هر دو رویکرد در مدیریت کلاس بپردازند، محدود هستند. نتایج این پژوهش می تواند راهنمای مناسبی برای معلمان، مدیران مدارس، برنامه ریزان آموزشی و دانشجو معلمان باشد تا در انتخاب شیوه های مدیریت کلاس، تصمیم های آگاهانه تر و اثربخش تری اتخاذ کنند.

از سوی دیگر، یافته های این پژوهش می تواند در طراحی دوره های توانمندسازی معلمان، بازنگری برنامه های تربیت معلم و تدوین دستورالعمل های مدیریت کلاس مورد استفاده قرار گیرد و در نهایت به بهبود کیفیت آموزش، افزایش رضایت دانش آموزان، کاهش مشکلات رفتاری و ارتقای پیشرفت تحصیلی منجر شود.

اهداف پژوهش

هدف اصلی این پژوهش، مطالعه تطبیقی فنون مدیریت کلاس مبتنی بر تقویت مثبت و مدیریت اقتضایی و بررسی نقش آن ها در بهبود عملکرد تحصیلی دانش آموزان است.

اهداف اختصاصی پژوهش عبارت اند از:

- تبیین مفهوم مدیریت کلاس و مؤلفه های اصلی آن.
- بررسی مبانی نظری تقویت مثبت در مدیریت کلاس.
- تبیین اصول و ویژگی های مدیریت اقتضایی در محیط های آموزشی.
- مقایسه نقاط قوت و محدودیت های دو رویکرد.
- بررسی نقش تقویت مثبت در افزایش انگیزش تحصیلی و مشارکت دانش آموزان.
- تحلیل تأثیر مدیریت اقتضایی بر بهبود نظم، تعاملات آموزشی و عملکرد تحصیلی.
- ارائه راهکارهایی برای تلفیق دو رویکرد در مدیریت اثربخش کلاس های درس.

روش پژوهش

پژوهش حاضر از نظر هدف، کاربردی و از نظر روش اجرا، توصیفی — تحلیلی است. اطلاعات مورد نیاز از طریق مطالعه کتاب ها، مقالات علمی، پایان نامه ها، گزارش های پژوهشی و اسناد معتبر داخلی و خارجی در حوزه مدیریت کلاس، روان شناسی تربیتی، مدیریت آموزشی و علوم رفتاری گردآوری شده است.

پس از گردآوری منابع، داده ها با استفاده از روش تحلیل محتوای کیفی بررسی و تحلیل شدند. سپس با مقایسه یافته های پژوهش های مختلف، شباهت ها و تفاوت های دو رویکرد تقویت مثبت و مدیریت اقتضایی استخراج شد و در نهایت، پیشنهادهایی برای به کارگیری مؤثر این دو رویکرد در کلاس های درس ارائه گردید.

برای افزایش اعتبار علمی پژوهش، از منابع معتبر فارسی و انگلیسی، کتاب های مرجع و مقالات منتشر شده در مجلات علمی استفاده شده است. همچنین تلاش شده است دیدگاه های مختلف صاحب نظران این حوزه به صورت منسجم و تحلیلی مورد بررسی قرار گیرد.

پیشینه پژوهش

مرور ادبیات پژوهش نشان می‌دهد که مدیریت کلاس یکی از پر مطالعه‌ترین حوزه‌های علوم تربیتی است و پژوهشگران متعددی نقش آن را در ارتقای کیفیت آموزش، افزایش انگیزش تحصیلی و کاهش مشکلات رفتاری بررسی کرده‌اند. مارزانو، مارزانو و پیکرینگ (Marzano et al., 2003) در پژوهشی گسترده نشان دادند که مدیریت اثربخش کلاس یکی از مهم‌ترین عوامل موفقیت تحصیلی دانش‌آموزان است و معلمانی که از راهبردهای علمی مدیریت کلاس استفاده می‌کنند، عملکرد آموزشی بهتری نسبت به سایر معلمان دارند.

اسکینر (1953) در نظریه شرطی‌سازی کنشگر بیان می‌کند که رفتارهایی که با پیامدهای مثبت همراه باشند، احتمال تکرار بیشتری خواهند داشت. بر همین اساس، بسیاری از پژوهش‌های بعدی نشان داده‌اند که استفاده از تقویت مثبت، تشویق هدفمند و بازخورد سازنده موجب افزایش انگیزه، کاهش رفتارهای نامطلوب و بهبود عملکرد تحصیلی دانش‌آموزان می‌شود.

در مقابل، هرسی و بلانچارد (1988) با ارائه نظریه مدیریت اقتضایی، بر انعطاف‌پذیری معلمان در انتخاب شیوه‌های مدیریتی تأکید کردند. آنان معتقدند که شرایط کلاس، ویژگی‌های دانش‌آموزان و اهداف آموزشی تعیین می‌کند که معلم از چه راهبردی استفاده کند و هیچ سبک مدیریتی به تنهایی در همه موقعیت‌ها کارآمد نیست.

پژوهش‌های جدید نیز نشان داده‌اند که معلمان موفق معمولاً از ترکیبی از راهبردهای تشویقی، ارتباط مؤثر، انعطاف‌پذیری، مدیریت مشارکتی و نظارت مستمر استفاده می‌کنند و کمتر به شیوه‌های تنبیهی متکی هستند (Evertson & Weinstein, 2006).

بررسی پیشینه پژوهش بیانگر آن است که هر دو رویکرد تقویت مثبت و مدیریت اقتضایی در بهبود کیفیت مدیریت کلاس مؤثر هستند، اما پژوهش‌هایی که این دو رویکرد را به صورت تطبیقی بررسی کرده و چارچوبی عملی برای استفاده هم‌زمان از آن‌ها ارائه دهند، همچنان محدود است. این خلأ پژوهشی، ضرورت انجام مطالعه حاضر را بیش از پیش آشکار می‌سازد.

مبانی نظری پژوهش

مفهوم مدیریت کلاس

مدیریت کلاس یکی از مهم‌ترین ابعاد حرفه معلمی است و نقش اساسی در تحقق اهداف آموزشی و تربیتی ایفا می‌کند. مدیریت کلاس تنها به ایجاد نظم یا کنترل رفتارهای دانش‌آموزان محدود نمی‌شود، بلکه مجموعه‌ای از برنامه‌ریزی‌ها، تصمیم‌گیری‌ها، راهبردها و تعاملاتی است که معلم برای ایجاد محیطی امن، منظم، انگیزه‌بخش و یادگیرنده‌محور به کار می‌گیرد. در چنین محیطی، دانش‌آموزان فرصت می‌یابند بدون اضطراب، با تمرکز بیشتر و مشارکت فعال در فعالیت‌های

آموزشی حضور داشته باشند و توانایی‌های علمی و اجتماعی خود را توسعه دهند (Evertson & Weinstein, 2006). صاحب‌نظران تعلیم و تربیت، مدیریت کلاس را یکی از مهم‌ترین شاخص‌های اثربخشی تدریس می‌دانند. مارزانو و همکاران (2003) معتقدند که مدیریت موفق کلاس حتی بیش از روش تدریس، بر میزان یادگیری دانش‌آموزان اثر می‌گذارد. معلمی که بتواند محیط کلاس را به‌درستی سازمان‌دهی کند، قوانین روشن و منصفانه‌ای تدوین نماید، روابط مثبت با دانش‌آموزان برقرار سازد و رفتارهای مطلوب را تقویت کند، زمینه مناسبی برای یادگیری پایدار ایجاد خواهد کرد.



در نگرش های نوین، مدیریت کلاس ماهیتی پیشگیرانه دارد. هدف اصلی آن جلوگیری از بروز رفتارهای نامطلوب از طریق ایجاد محیطی پویا، منظم و مبتنی بر احترام متقابل است. در این دیدگاه، معلم پیش از آنکه به اصلاح رفتارهای نامناسب بپردازد، تلاش می کند شرایطی فراهم کند که احتمال وقوع چنین رفتارهایی کاهش یابد. طراحی فعالیت های جذاب، مشارکت دادن دانش آموزان در تصمیم گیری های کلاسی، ایجاد قوانین روشن و برقراری ارتباط مؤثر با فراگیران از مهم ترین راهکارهای مدیریت پیشگیرانه کلاس به شمار می روند.

از سوی دیگر، مدیریت کلاس ارتباط مستقیمی با انگیزش تحصیلی دارد. دانش آموزانی که در محیطی منظم، عادلانه و حمایت کننده آموزش می بینند، علاقه بیشتری به حضور در کلاس، انجام تکالیف و مشارکت در فعالیت های آموزشی نشان می دهند. در مقابل، کلاس هایی که فضای آن ها همراه با بی نظمی، تنش یا تبعیض باشد، معمولاً با کاهش انگیزه، افت عملکرد تحصیلی و افزایش مشکلات رفتاری مواجه می شوند.

امروزه مدیریت کلاس تنها وظیفه معلم نیست، بلکه فرایندی مشارکتی محسوب می شود که در آن دانش آموزان نیز در حفظ نظم، رعایت قوانین و ایجاد فضای مناسب یادگیری نقش دارند. چنین نگرشی موجب تقویت مسئولیت پذیری، خودکنترلی و احترام متقابل در میان دانش آموزان می شود و وابستگی آنان به کنترل مستقیم معلم را کاهش می دهد.

تقویت مثبت و مبانی نظری آن

تقویت مثبت یکی از شناخته شده ترین راهبردهای مدیریت رفتار است که ریشه در نظریه شرطی سازی کنشگر اسکینر دارد. بر اساس این نظریه، رفتارهایی که با پیامدهای خوشایند همراه شوند، احتمال تکرار بیشتری خواهند داشت (Skinner, 1953). به همین دلیل، معلمان می توانند با شناسایی رفتارهای مطلوب و ارائه تقویت کننده های مناسب، زمینه افزایش این رفتارها را در کلاس فراهم سازند.

تقویت مثبت صرفاً به معنای تشویق کلامی یا اهدای جایزه نیست، بلکه هر عاملی که موجب افزایش احتمال تکرار یک رفتار مطلوب شود، تقویت مثبت محسوب می شود. لیکن معلم، بیان جمله ای تشویق آمیز، سپردن مسئولیت به دانش آموز، اعلام موفقیت او در جمع کلاس، ثبت عملکرد مثبت، ارائه فرصت های یادگیری بیشتر و حتی توجه و احترام معلم می تواند نقش تقویت کننده داشته باشد.

یکی از مهم ترین مزایای تقویت مثبت، افزایش انگیزش درونی دانش آموزان است. زمانی که دانش آموز احساس کند تلاش های او دیده می شود و موفقیت های او مورد توجه قرار می گیرد، اعتماد به نفس بیشتری پیدا می کند و با علاقه بیشتری در فعالیت های آموزشی مشارکت خواهد کرد. این موضوع نه تنها عملکرد تحصیلی را بهبود می بخشد، بلکه نگرش مثبت نسبت به مدرسه و یادگیری را نیز تقویت می کند.

پژوهش های متعدد نشان داده اند که استفاده مستمر و هدفمند از تقویت مثبت، میزان بی نظمی کلاس را کاهش داده، روابط معلم و دانش آموز را بهبود می بخشد و احساس تعلق دانش آموزان به محیط مدرسه را افزایش می دهد (Brophy, 2006). البته متخصصان تأکید می کنند که تقویت باید متناسب، عادلانه، به موقع و بر اساس شایستگی واقعی دانش آموز انجام شود؛ زیرا تشویق های اغراق آمیز یا غیرواقعی ممکن است اثربخشی خود را از دست بدهند.

از منظر روان شناسی تربیتی، تقویت مثبت علاوه بر اصلاح رفتار، نقش مهمی در شکل گیری خودپنداره مثبت دارد. دانش آموزانی که به طور مستمر بازخوردهای مثبت دریافت می کنند، توانایی های خود را بهتر می شناسند، احساس کفایت



بیشتری دارند و در مواجهه با چالش های آموزشی، پشتکار بیشتری از خود نشان می دهند. به همین دلیل، بسیاری از پژوهشگران، تقویت مثبت را یکی از ارکان اصلی مدیریت اثربخش کلاس معرفی کرده اند. با وجود این مزایا، استفاده از تقویت مثبت نیازمند مهارت حرفه ای معلم است. تشویق باید هدفمند، متناسب با سن و ویژگی های دانش آموزان و در راستای اهداف تربیتی باشد. همچنین لازم است معلمان به تدریج دانش آموزان را از وابستگی به تقویت های بیرونی به سمت انگیزش درونی هدایت کنند تا رفتارهای مطلوب به بخشی از شخصیت و سبک یادگیری آنان تبدیل شود.

مدیریت اقتضایی و مبانی نظری آن

مدیریت اقتضایی یکی از مهم ترین رویکردهای نوین مدیریت است که بر اصل انعطاف پذیری در تصمیم گیری و انتخاب شیوه های مدیریتی تأکید دارد. بر اساس این دیدگاه، هیچ روش مدیریتی به تنهایی برای همه شرایط، سازمان ها یا کلاس های درس مناسب نیست؛ بلکه اثربخشی هر شیوه مدیریتی به شرایط محیطی، ویژگی های افراد، اهداف آموزشی و موقعیت های موجود بستگی دارد (Hersey & Blanchard, 1988). در محیط های آموزشی نیز این اصل به این معناست که معلم باید با توجه به تفاوت های فردی دانش آموزان، شرایط کلاس، نوع درس، فضای روانی کلاس و اهداف آموزشی، مناسب ترین شیوه مدیریت را انتخاب و اجرا کند.

کلاس های درس امروزی از نظر ویژگی های شناختی، عاطفی، اجتماعی و فرهنگی دانش آموزان بسیار متنوع هستند. دانش آموزان از نظر استعداد، سبک یادگیری، میزان انگیزه، پیشینه خانوادگی، مهارت های ارتباطی و توانایی های فردی تفاوت های قابل توجهی با یکدیگر دارند. بنابراین استفاده از یک روش ثابت برای مدیریت همه کلاس ها، نمی تواند پاسخگوی نیازهای متنوع دانش آموزان باشد. مدیریت اقتضایی تلاش می کند این تفاوت ها را به رسمیت بشناسد و معلم را به سمت تصمیم گیری آگاهانه، انعطاف پذیر و مبتنی بر شرایط هدایت کند.

هسته اصلی مدیریت اقتضایی، **تشخیص صحیح موقعیت** است. معلم پیش از هر اقدامی باید شرایط کلاس را تحلیل کند؛ برای مثال، اگر دانش آموزان از انگیزه بالایی برخوردار باشند، معلم می تواند مسئولیت بیشتری به آنان واگذار کند، اما در کلاس هایی که دانش آموزان انگیزه یا مهارت کافی ندارند، لازم است هدایت، حمایت و نظارت بیشتری اعمال شود. این توانایی در تشخیص شرایط، یکی از مهم ترین ویژگی های معلمان حرفه ای محسوب می شود.

یکی دیگر از اصول مدیریت اقتضایی، **انعطاف در سبک رهبری آموزشی** است. گاهی معلم لازم است نقش هدایت کننده مستقیم را ایفا کند، گاهی نقش مشاور، گاهی تسهیلگر و در برخی شرایط نیز تنها نقش ناظر بر فعالیت های گروهی را بر عهده بگیرد. این تغییر نقش ها موجب می شود دانش آموزان متناسب با نیازهای خود حمایت دریافت کنند و کیفیت فرایند یادگیری افزایش یابد.

پژوهش ها نشان داده اند که معلمان که از رویکرد اقتضایی استفاده می کنند، توانایی بیشتری در مدیریت رفتارهای چالش برانگیز، کاهش تعارض های کلاسی، افزایش مشارکت دانش آموزان و ایجاد محیطی آرام و یادگیرنده دارند (Hoy & Weinstein, 2006). این معلمان به جای واکنش های هیجانی، بر تحلیل موقعیت، انتخاب راهکار مناسب و ارزیابی پیامدهای تصمیم های خود تکیه می کنند.



در مدیریت اقتضایی، ارتباط مؤثر با دانش‌آموزان جایگاه ویژه‌ای دارد. معلم با شناخت ویژگی‌های فردی دانش‌آموزان، بهتر می‌تواند نیازهای آموزشی و روان‌شناختی آنان را درک کند و راهبردهای مناسب‌تری برای هدایت کلاس به کار گیرد. این شناخت موجب افزایش اعتماد متقابل، کاهش تعارض‌ها و تقویت احساس امنیت روانی در کلاس می‌شود.

یکی دیگر از ویژگی‌های مهم این رویکرد، **انعطاف در استفاده از راهبردهای انگیزشی** است. در برخی موقعیت‌ها، تشویق کلامی مؤثرتر است؛ در برخی شرایط، سپردن مسئولیت یا مشارکت دادن دانش‌آموز در تصمیم‌گیری‌های کلاسی انگیزه بیشتری ایجاد می‌کند. معلم اقتضایی از یک شیوه ثابت استفاده نمی‌کند، بلکه متناسب با شرایط، مناسب‌ترین ابزار انگیزشی را انتخاب می‌کند.

از منظر روان‌شناسی تربیتی، مدیریت اقتضایی با رویکردهای یادگیرنده‌محور هماهنگی بالایی دارد؛ زیرا تفاوت‌های فردی دانش‌آموزان را مورد توجه قرار می‌دهد و فرصت‌های یادگیری را متناسب با توانایی‌ها و نیازهای آنان تنظیم می‌کند. چنین رویکردی نه تنها موجب افزایش پیشرفت تحصیلی می‌شود، بلکه رشد مهارت‌هایی مانند مسئولیت‌پذیری، خودتنظیمی، حل مسئله و تصمیم‌گیری را نیز تسهیل می‌کند.

با وجود مزایای فراوان، اجرای موفق مدیریت اقتضایی مستلزم برخورداری معلم از دانش تخصصی، تجربه، مهارت‌های ارتباطی، قدرت تحلیل موقعیت و توانایی تصمیم‌گیری سریع است. معلم باید بتواند شرایط کلاس را به‌درستی ارزیابی کرده و بدون ایجاد تبعیض، مناسب‌ترین شیوه مدیریت را انتخاب کند. به همین دلیل، آموزش این مهارت‌ها در دوره‌های تربیت معلم و برنامه‌های توانمندسازی حرفه‌ای، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

مقایسه فنون تقویت مثبت و مدیریت اقتضایی

اگرچه تقویت مثبت و مدیریت اقتضایی هر دو با هدف ارتقای کیفیت مدیریت کلاس و بهبود یادگیری دانش‌آموزان به کار گرفته می‌شوند، اما از نظر مبانی نظری، شیوه اجرا و نوع تأثیرگذاری تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند. تقویت مثبت بیشتر بر اصلاح و تثبیت رفتارهای مطلوب از طریق ارائه پیامدهای مثبت تمرکز دارد، در حالی که مدیریت اقتضایی بر انتخاب انعطاف‌پذیر راهبردهای مدیریتی متناسب با شرایط کلاس تأکید می‌کند.

در رویکرد تقویت مثبت، رفتار مطلوب دانش‌آموز محور اصلی تصمیم‌گیری است. هرگاه دانش‌آموز رفتار مناسبی از خود نشان دهد، معلم با استفاده از تشویق، بازخورد مثبت یا سایر تقویت‌کننده‌ها، احتمال تکرار آن رفتار را افزایش می‌دهد. اما در مدیریت اقتضایی، علاوه بر رفتار دانش‌آموز، عواملی مانند شرایط کلاس، ویژگی‌های فردی، اهداف آموزشی، زمان، محتوای درس و فضای روانی نیز در انتخاب شیوه مدیریت مؤثر هستند.

از نظر انگیزشی، تقویت مثبت بیشتر بر افزایش انگیزه از طریق بازخوردهای مثبت تمرکز دارد، در حالی که مدیریت اقتضایی تلاش می‌کند با انتخاب مناسب‌ترین سبک مدیریتی، زمینه ایجاد انگیزه پایدار را فراهم کند. در واقع، تقویت مثبت می‌تواند یکی از ابزارهای مدیریت اقتضایی نیز باشد.

مطالعات نشان می‌دهد که هر دو رویکرد، در صورت اجرای صحیح، موجب افزایش مشارکت دانش‌آموزان، کاهش رفتارهای نامطلوب، بهبود روابط معلم و دانش‌آموز و ارتقای عملکرد تحصیلی می‌شوند. با این حال، استفاده تلفیقی از این دو رویکرد اثربخشی بیشتری دارد؛ زیرا معلم ضمن تشویق رفتارهای مطلوب، انعطاف لازم برای مدیریت موقعیت‌های مختلف آموزشی را نیز حفظ می‌کند.

بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت که مدیریت اثربخش کلاس نیازمند بهرگیری همزمان از اصول تقویت مثبت و مدیریت اقتضایی است. چنین رویکردی ضمن ایجاد نظم و انگیزه، به تفاوت‌های فردی دانش‌آموزان احترام می‌گذارد و فرصت‌های یادگیری عادلانه و اثربخش را برای همه فراگیران فراهم می‌سازد.

نقش معلم در تلفیق تقویت مثبت و مدیریت اقتضایی

معلم مهم‌ترین عامل در موفقیت راهبردهای مدیریت کلاس است. هرچند نظریه‌ها و الگوهای مختلفی برای اداره کلاس درس ارائه شده‌اند، اما اثربخشی آن‌ها تا حد زیادی به دانش، نگرش، مهارت و تجربه معلم بستگی دارد. در واقع، هیچ راهبرد مدیریتی به خودی خود موفق نخواهد بود، مگر آنکه معلم بتواند آن را با شناخت دقیق ویژگی‌های دانش‌آموزان و شرایط کلاس به‌درستی اجرا کند. از این‌رو، تلفیق تقویت مثبت و مدیریت اقتضایی بیش از هر چیز به شایستگی‌های حرفه‌ای معلم وابسته است.

یکی از مهم‌ترین وظایف معلم، ایجاد محیطی است که در آن دانش‌آموزان احساس امنیت، احترام و ارزشمندی داشته باشند. زمانی که دانش‌آموز بدون ترس از سرزنش یا تنبیه، دیدگاه‌های خود را بیان می‌کند و اشتباهاتش به عنوان فرصتی برای یادگیری مورد توجه قرار می‌گیرد، انگیزه بیشتری برای مشارکت در فعالیت‌های آموزشی خواهد داشت. چنین فضایی، زمینه مناسبی برای اجرای تقویت مثبت فراهم می‌کند و باعث می‌شود بازخوردهای معلم تأثیر عمیق‌تری بر رفتار و عملکرد دانش‌آموزان داشته باشد (Evertson & Weinstein, 2006).

از سوی دیگر، معلم باید توانایی تحلیل شرایط کلاس را داشته باشد. مدیریت اقتضایی بر این اصل استوار است که هر کلاس، ویژگی‌ها و نیازهای خاص خود را دارد و معلم نمی‌تواند برای همه موقعیت‌ها از یک شیوه ثابت استفاده کند. برای مثال، ممکن است دانش‌آموزی به دلیل مشکلات خانوادگی، افت تحصیلی یا اضطراب، رفتار متفاوتی از خود نشان دهد. در چنین شرایطی، واکنش مناسب معلم باید بر پایه شناخت شرایط و انتخاب راهبردی متناسب با همان موقعیت باشد، نه صرفاً اجرای یک قانون ثابت برای همه دانش‌آموزان.

مهارت مشاهده دقیق نیز از ویژگی‌های معلمان موفق است. معلم باید بتواند تغییرات رفتاری، میزان مشارکت، انگیزه، روابط اجتماعی و عملکرد تحصیلی دانش‌آموزان را به‌صورت مستمر ارزیابی کند. این ارزیابی به او کمک می‌کند تا در زمان مناسب از تقویت مثبت استفاده کرده یا در صورت نیاز، شیوه مدیریتی خود را تغییر دهد. در واقع، مشاهده مستمر کلاس، زیربنای تصمیم‌گیری صحیح در مدیریت اقتضایی محسوب می‌شود.

یکی دیگر از مسئولیت‌های معلم، ایجاد تعادل میان تشویق و هدایت است. تشویق زمانی اثربخش خواهد بود که هدفمند، منصفانه و متناسب با عملکرد واقعی دانش‌آموز باشد. در مقابل، هدایت آموزشی نیز باید به گونه‌ای انجام شود که استقلال، مسئولیت‌پذیری و خودتنظیمی دانش‌آموزان را تقویت کند. معلمی که بتواند این تعادل را برقرار سازد، نه تنها رفتارهای مطلوب را افزایش می‌دهد، بلکه زمینه رشد شخصیت و بلوغ اجتماعی دانش‌آموزان را نیز فراهم می‌کند.

پژوهش‌های جدید نشان می‌دهد که معلمان اثربخش، بیش از آنکه نقش کنترل‌کننده داشته باشند، نقش تسهیل‌گر یادگیری را ایفا می‌کنند. آنان با ایجاد تعامل مثبت، ارائه بازخوردهای سازنده، احترام به تفاوت‌های فردی و انعطاف در تصمیم‌گیری، کلاس را به محیطی پویا و یادگیرنده‌محور تبدیل می‌کنند. در چنین محیطی، دانش‌آموزان احساس تعلق بیشتری به کلاس

دارند، مسئولیت یادگیری خود را می‌پذیرند و با انگیزه بیشتری برای دستیابی به اهداف آموزشی تلاش می‌کنند (Marzano et al., 2003).

در مجموع، می‌توان گفت که موفقیت تقویت مثبت و مدیریت اقتضایی، پیش از هر چیز به توانایی معلم در برقراری ارتباط انسانی، شناخت نیازهای دانش‌آموزان، انعطاف‌پذیری در تصمیم‌گیری و استفاده آگاهانه از راهبردهای آموزشی وابسته است. هرچه این شایستگی‌ها در معلمان تقویت شود، کیفیت مدیریت کلاس و در نتیجه، میزان یادگیری و پیشرفت تحصیلی دانش‌آموزان نیز افزایش خواهد یافت.

نقش تقویت مثبت و مدیریت اقتضایی در بهبود پیشرفت تحصیلی دانش‌آموزان

پیشرفت تحصیلی یکی از مهم‌ترین شاخص‌های موفقیت نظام آموزشی است و تحت تأثیر مجموعه‌ای از عوامل فردی، خانوادگی، آموزشی و محیطی قرار دارد. در این میان، شیوه مدیریت کلاس درس از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا محیط کلاس، نخستین بستر رسمی یادگیری است که دانش‌آموز بخش قابل توجهی از زمان خود را در آن سپری می‌کند. هرچه این محیط از نظر روانی، اجتماعی و آموزشی غنی‌تر باشد، احتمال دستیابی دانش‌آموزان به موفقیت تحصیلی نیز افزایش خواهد یافت. پژوهش‌های متعدد نشان داده‌اند که مدیریت اثربخش کلاس، علاوه بر کاهش رفتارهای نامطلوب، موجب افزایش تمرکز، انگیزه، احساس امنیت روانی و مشارکت فعال دانش‌آموزان در فرایند یادگیری می‌شود (Marzano et al., 2003).

تقویت مثبت یکی از مؤثرترین ابزارهای ارتقای عملکرد تحصیلی است. زمانی که معلم رفتارهای مطلوب، تلاش‌های آموزشی و پیشرفت‌های دانش‌آموزان را مورد توجه قرار داده و با بازخوردهای مناسب تقویت می‌کند، دانش‌آموز احساس ارزشمندی، شایستگی و موفقیت بیشتری خواهد داشت. این احساس، انگیزه درونی او را برای ادامه تلاش افزایش می‌دهد و موجب می‌شود با علاقه بیشتری در فعالیت‌های آموزشی شرکت کند. از دیدگاه بندورا (1997)، تجربه موفقیت و دریافت بازخورد مثبت، باور فرد نسبت به توانایی‌های خود یا خودکارآمدی را تقویت می‌کند و این موضوع یکی از مهم‌ترین عوامل افزایش عملکرد تحصیلی به شمار می‌رود.

تقویت مثبت همچنین موجب شکل‌گیری نگرش مثبت نسبت به مدرسه و یادگیری می‌شود. دانش‌آموزی که احساس تلاش‌های او دیده می‌شود و معلم برای پیشرفت او ارزش قائل است، رابطه عاطفی قوی‌تری با کلاس درس برقرار می‌کند. این ارتباط مثبت، اضطراب تحصیلی را کاهش داده و زمینه مشارکت بیشتر در فعالیت‌های فردی و گروهی را فراهم می‌سازد. در چنین شرایطی، یادگیری از یک وظیفه اجباری به تجربه‌ای لذت‌بخش و معنادار تبدیل می‌شود.

در مقابل، مدیریت اقتضایی از طریق انعطاف در تصمیم‌گیری، امکان پاسخگویی بهتر به نیازهای متنوع دانش‌آموزان را فراهم می‌کند. معلمی که با رویکرد اقتضایی کلاس را اداره می‌کند، می‌داند که همه دانش‌آموزان به یک شیوه یاد نمی‌گیرند و همه موقعیت‌های آموزشی نیز یکسان نیستند. بنابراین، او روش‌های تدریس، نحوه مدیریت رفتار، میزان نظارت و شیوه‌های ایجاد انگیزه را متناسب با شرایط کلاس و ویژگی‌های فراگیران تنظیم می‌کند. این انعطاف موجب می‌شود فرصت‌های یادگیری برای همه دانش‌آموزان، صرف‌نظر از تفاوت‌های فردی، فراهم شود.



یکی از آثار مهم مدیریت اقتضایی، افزایش احساس عدالت آموزشی است. هنگامی که دانش‌آموزان مشاهده می‌کنند معلم بدون تبعیض و با توجه به شرایط هر فرد تصمیم‌گیری می‌کند، اعتماد بیشتری به او پیدا می‌کنند و همکاری آنان با معلم افزایش می‌یابد. این اعتماد متقابل، فضای کلاس را به محیطی امن و آرام تبدیل می‌کند و زمینه تمرکز بیشتر بر یادگیری را فراهم می‌آورد.

مطالعات نشان داده‌اند کلاس‌هایی که در آن‌ها معلمان از ترکیبی از تقویت مثبت و مدیریت اقتضایی استفاده می‌کنند، معمولاً از نظر نظم، مشارکت، انگیزش و پیشرفت تحصیلی وضعیت مطلوب‌تری دارند (Emmer & Evertson, 2017). در این کلاس‌ها، دانش‌آموزان نه تنها به دلیل دریافت تشویق، بلکه به واسطه احساس احترام، عدالت، مشارکت و مسئولیت‌پذیری، برای یادگیری تلاش بیشتری می‌کنند.

از منظر روان‌شناسی تربیتی، پیشرفت تحصیلی زمانی پایدار خواهد بود که دانش‌آموز علاوه بر کسب دانش، از نظر عاطفی و اجتماعی نیز احساس رضایت داشته باشد. تقویت مثبت این نیاز عاطفی را از طریق بازخوردهای حمایتی تأمین می‌کند و مدیریت اقتضایی نیز با ایجاد انعطاف در شیوه اداره کلاس، پاسخگوی تفاوت‌های فردی دانش‌آموزان می‌شود. به همین دلیل، تلفیق این دو رویکرد می‌تواند به رشد همه‌جانبه دانش‌آموزان و افزایش کیفیت یادگیری منجر شود.

چالش‌های اجرای تقویت مثبت در مدیریت کلاس درس

با وجود آنکه تقویت مثبت یکی از اثربخش‌ترین راهبردهای مدیریت کلاس محسوب می‌شود، اجرای موفق آن در محیط‌های آموزشی با چالش‌هایی همراه است که در صورت بی‌توجهی، می‌تواند از اثربخشی این رویکرد بکاهد. شناخت این چالش‌ها به معلمان کمک می‌کند تا با برنامه‌ریزی مناسب، از ظرفیت‌های تقویت مثبت به شکل مؤثرتری بهره بگیرند. یکی از مهم‌ترین چالش‌ها، **برداشت نادرست از مفهوم تقویت مثبت** است. برخی معلمان تصور می‌کنند که تقویت مثبت تنها به معنای تشویق مکرر یا اهدای جایزه به دانش‌آموزان است، در حالی که تقویت مثبت شامل هر نوع بازخوردی است که احتمال تکرار رفتار مطلوب را افزایش دهد. اگر تشویق‌ها بدون هدف، بدون تناسب با عملکرد واقعی یا به صورت افراطی انجام شوند، ارزش و اثربخشی خود را از دست خواهند داد و حتی ممکن است موجب کاهش انگیزه درونی دانش‌آموزان شوند (Skinner, 1953).

چالش دیگر، **تفاوت‌های فردی دانش‌آموزان** است. همه دانش‌آموزان نسبت به یک نوع تقویت واکنش مشابهی نشان نمی‌دهند. برخی از آنان از تشویق کلامی انگیزه می‌گیرند، در حالی که برخی دیگر مسئولیت‌پذیری، اعتماد معلم یا فرصت مشارکت بیشتر را ارزشمندتر می‌دانند. بنابراین، معلم باید با شناخت ویژگی‌های شخصیتی، علایق و نیازهای هر دانش‌آموز، تقویت‌کننده مناسب را انتخاب کند (Bandura, 1997).

کمبود زمان و تراکم برنامه‌های آموزشی نیز از دیگر موانع اجرای مؤثر تقویت مثبت است. در کلاس‌های پرجمعیت، معلمان فرصت کافی برای مشاهده دقیق رفتار همه دانش‌آموزان و ارائه بازخوردهای فردی و به‌موقع را ندارند. این موضوع ممکن است موجب شود برخی رفتارهای مطلوب نادیده گرفته شوند و دانش‌آموزان احساس کنند تلاش‌های آنان مورد توجه قرار نمی‌گیرد.



از دیگر چالش های مهم، **جمعیت بالای کلاس های درس** است. در کلاس هایی که تعداد دانش آموزان زیاد است، اجرای عادلانه و مستمر تقویت مثبت دشوارتر می شود. در چنین شرایطی، احتمال دارد برخی دانش آموزان بیشتر مورد توجه قرار گیرند و برخی دیگر کمتر دیده شوند که این مسئله می تواند احساس بی عدالتی و کاهش انگیزه را در پی داشته باشد.

نبود آموزش تخصصی برای معلمان نیز یکی از موانع مهم اجرای این رویکرد است. بسیاری از معلمان در دوره های تربیت معلم یا آموزش های ضمن خدمت، آموزش کافی درباره اصول علمی تقویت مثبت، انواع تقویت کننده ها، زمان مناسب ارائه بازخورد و نحوه هدایت دانش آموزان به سمت انگیزش درونی دریافت نکرده اند. این کمبود ممکن است سبب استفاده نادرست یا غیر هدفمند از تقویت مثبت شود.

علاوه بر این، **غلبه فرهنگ تنبیه در برخی محیط های آموزشی** مانعی جدی برای اجرای موفق تقویت مثبت محسوب می شود. در برخی مدارس، هنوز رویکردهای سنتی مبتنی بر کنترل، تهدید و تنبیه بر مدیریت کلاس حاکم است. چنین فضایی، استفاده از روش های تشویقی را با دشواری مواجه می کند و ممکن است معلمان را از به کارگیری راهبردهای نوین بازدارد.

چالش دیگر، **وابستگی بیش از حد دانش آموزان به پاداش های بیرونی** است. اگر معلم همواره از جوایز مادی یا تشویق های بیرونی استفاده کند، ممکن است دانش آموزان تنها برای دریافت پاداش رفتار مطلوب نشان دهند و انگیزه درونی آنان برای یادگیری کاهش یابد. به همین دلیل، متخصصان تعلیم و تربیت توصیه می کنند که معلمان به تدریج از تقویت های بیرونی به سمت تقویت های درونی، مانند ایجاد احساس موفقیت، مسئولیت پذیری و رضایت از یادگیری، حرکت کنند (Deci & Ryan, 2000).

در نهایت، اجرای موفق تقویت مثبت نیازمند حمایت مدیران مدارس، همکاری خانواده ها، آموزش مستمر معلمان و ایجاد فرهنگ مدرسه ای مبتنی بر احترام، اعتماد و تشویق است. زمانی که این شرایط فراهم باشد، تقویت مثبت می تواند به یکی از مؤثرترین ابزارهای مدیریت کلاس تبدیل شود و نقش مهمی در افزایش انگیزش، بهبود رفتار، ارتقای کیفیت یادگیری و رشد همه جانبه دانش آموزان ایفا کند.

راهکارهای کاربردی برای اجرای تقویت مثبت و مدیریت اقتضایی در کلاس درس

اجرای موفق این دو رویکرد نیازمند برنامه ریزی، مهارت حرفه ای و شناخت دقیق ویژگی های دانش آموزان است. نخستین گام، ایجاد فضایی مبتنی بر احترام متقابل، اعتماد و امنیت روانی در کلاس است. دانش آموزان باید اطمینان داشته باشند که اشتباه کردن بخشی طبیعی از فرایند یادگیری است و معلم از اشتباهات آنان به عنوان فرصتی برای آموزش استفاده می کند، نه وسیله ای برای سرزنش.

معلم باید قوانین کلاس را با مشارکت دانش آموزان تدوین کند. مشارکت در تعیین قوانین، احساس مسئولیت و پایبندی به مقررات را افزایش می دهد و از بروز بسیاری از مشکلات رفتاری پیشگیری می کند. قوانین نیز باید روشن، قابل فهم، منصفانه و متناسب با سن دانش آموزان باشند.

استفاده از بازخوردهای مثبت، یکی دیگر از راهکارهای مؤثر است. این بازخوردها باید مشخص، به موقع و بر پایه عملکرد واقعی دانش آموز ارائه شوند. برای مثال، به جای بیان کلی «آفرین»، بهتر است معلم به رفتار یا عملکرد خاص دانش آموز



اشاره کند؛ مانند «شیوه استدلال در حل این مسئله بسیار دقیق بود». چنین بازخوردی علاوه بر تشویق، مسیر پیشرفت را نیز برای دانش‌آموز روشن می‌کند.

در مدیریت اقتضایی، معلم باید به طور مستمر شرایط کلاس را ارزیابی کند و در صورت لزوم، شیوه مدیریت خود را تغییر دهد. ممکن است روشی که در یک کلاس بسیار موفق بوده، در کلاس دیگر نتیجه مطلوبی نداشته باشد. بنابراین، انعطاف‌پذیری، مشاهده دقیق رفتار دانش‌آموزان و اصلاح مستمر راهبردهای مدیریتی از ویژگی‌های معلمان حرفه‌ای است. همچنین پیشنهاد می‌شود معلمان از فعالیت‌های گروهی، پروژه‌های مشارکتی، یادگیری همیارانه و گفت‌وگوهای کلاسی استفاده کنند؛ زیرا این فعالیت‌ها علاوه بر افزایش یادگیری، فرصت مناسبی برای تقویت مهارت‌های اجتماعی، مسئولیت‌پذیری و احترام به دیدگاه‌های دیگران فراهم می‌آورند.

در نهایت، موفقیت مدیریت کلاس بیش از هر چیز به نگرش معلم بستگی دارد. معلمی که دانش‌آموزان را سرمایه‌های انسانی ارزشمند بداند، به تفاوت‌های فردی احترام بگذارد، از تشویق هدفمند استفاده کند و در انتخاب راهبردهای مدیریتی انعطاف داشته باشد، خواهد توانست محیطی پویا، آرام و انگیزه‌بخش ایجاد کند؛ محیطی که در آن یادگیری به تجربه‌ای لذت‌بخش و اثربخش برای همه دانش‌آموزان تبدیل شود.

بحث و تحلیل یافته‌ها

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که مدیریت کلاس، یکی از مؤثرترین عوامل در موفقیت فرایند یاددهی - یادگیری است و نقش آن فراتر از ایجاد نظم و کنترل رفتارهای دانش‌آموزان است. کلاس درس محیطی پویا و پیچیده است که در آن عوامل متعددی مانند ویژگی‌های فردی دانش‌آموزان، سبک تدریس معلم، روابط اجتماعی، انگیزش، فرهنگ مدرسه و شرایط محیطی بر کیفیت آموزش تأثیر می‌گذارند. در چنین شرایطی، استفاده از راهبردهای علمی مدیریت کلاس می‌تواند زمینه رشد علمی، عاطفی و اجتماعی دانش‌آموزان را فراهم سازد.

بررسی منابع علمی نشان داد که **تقویت مثبت** یکی از مؤثرترین راهبردهای ایجاد انگیزه و اصلاح رفتار در کلاس درس است. هنگامی که معلم به جای تمرکز بر خطاها، رفتارهای مطلوب دانش‌آموزان را شناسایی و تقویت می‌کند، احساس موفقیت، اعتمادبه‌نفس و خودکارآمدی در آنان افزایش می‌یابد. این یافته با نظریه شرطی‌سازی کنشگر اسکینر (1953) همخوانی دارد که بیان می‌کند رفتارهایی که با پیامدهای مطلوب همراه باشند، احتمال تکرار بیشتری خواهند داشت.

نتایج پژوهش همچنین با دیدگاه بندورا (1997) درباره نظریه شناختی - اجتماعی مطابقت دارد. بندورا معتقد است که تجربه موفقیت و دریافت بازخورد مثبت، خودکارآمدی افراد را افزایش می‌دهد و این خودکارآمدی، انگیزه و پشتکار آنان را در انجام فعالیت‌های آموزشی تقویت می‌کند. بنابراین، معلمانی که از تشویق هدفمند و بازخوردهای سازنده استفاده می‌کنند، علاوه بر بهبود رفتار دانش‌آموزان، زمینه رشد اعتمادبه‌نفس و پیشرفت تحصیلی آنان را نیز فراهم می‌سازند.

از سوی دیگر، یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که **مدیریت اقتضایی** نیز نقش مهمی در افزایش اثربخشی مدیریت کلاس دارد. تفاوت‌های فردی دانش‌آموزان، شرایط متغیر کلاس، تنوع موضوعات درسی و تفاوت سبک‌های یادگیری سبب می‌شود که استفاده از یک شیوه ثابت مدیریتی، پاسخگوی همه موقعیت‌ها نباشد. معلمانی که با انعطاف‌پذیری و تحلیل شرایط، راهبردهای مدیریتی خود را تغییر می‌دهند، معمولاً موفق‌تر از معلمانی هستند که تنها از یک سبک ثابت استفاده



می‌کنند. این نتیجه با نظریه هرسی و بلانچارد (1988) همسو است که اثربخشی مدیریت را وابسته به شرایط و موقعیت می‌داند.

یکی از مهم‌ترین یافته‌های این پژوهش، **تکمیل‌کنندگی دو رویکرد تقویت مثبت و مدیریت اقتضایی** است. برخلاف تصور رایج که این دو رویکرد را جدا از یکدیگر بررسی می‌کند، نتایج این مطالعه نشان می‌دهد که آن‌ها نه تنها با یکدیگر تعارضی ندارند، بلکه استفاده هم‌زمان از آن‌ها می‌تواند اثربخشی مدیریت کلاس را به میزان قابل توجهی افزایش دهد. در چنین شرایطی، معلم ضمن استفاده از تشویق و تقویت رفتارهای مطلوب، متناسب با شرایط کلاس، ویژگی‌های دانش‌آموزان و اهداف آموزشی، شیوه‌های مدیریتی خود را نیز تنظیم می‌کند.

تحلیل یافته‌ها نشان می‌دهد که کلاس‌هایی که در آن‌ها از این رویکرد تلفیقی استفاده می‌شود، معمولاً از ویژگی‌هایی مانند مشارکت بیشتر دانش‌آموزان، کاهش رفتارهای نامطلوب، افزایش احساس امنیت روانی، بهبود روابط معلم و دانش‌آموز، افزایش مسئولیت‌پذیری و پیشرفت تحصیلی بالاتر برخوردار هستند. این نتایج با پژوهش‌های مارزانو و همکاران (2003) و اورتسون و واینستاین (2006) نیز همخوانی دارد.

از منظر کاربردی، یافته‌های پژوهش بیانگر آن است که موفقیت مدیریت کلاس بیش از آنکه به استفاده از یک روش خاص وابسته باشد، به توانایی معلم در شناخت شرایط، برقراری ارتباط مؤثر، استفاده از بازخوردهای مناسب و ایجاد محیطی حمایتی بستگی دارد. معلمانی که از مهارت‌های ارتباطی، انعطاف‌پذیری و تشویق هدفمند بهره می‌برند، معمولاً کلاس‌هایی فعال‌تر، آرام‌تر و اثربخش‌تر دارند.

همچنین یافته‌ها نشان می‌دهد که اجرای موفق این دو رویکرد، مستلزم آموزش حرفه‌ای معلمان است. بسیاری از مشکلات مدیریت کلاس ناشی از کمبود مهارت‌های عملی در زمینه برقراری ارتباط، مدیریت رفتار، ارائه بازخورد مؤثر و تصمیم‌گیری در موقعیت‌های مختلف است. بنابراین، برگزاری دوره‌های آموزشی تخصصی برای معلمان می‌تواند نقش مهمی در ارتقای کیفیت مدیریت کلاس داشته باشد.

در مجموع، یافته‌های این پژوهش بیانگر آن است که مدیریت اثربخش کلاس، حاصل تلفیق دانش تخصصی، مهارت‌های ارتباطی، انعطاف مدیریتی و استفاده هدفمند از تقویت مثبت است. چنین رویکردی می‌تواند ضمن بهبود عملکرد تحصیلی، زمینه رشد شخصیت، افزایش انگیزه، مسئولیت‌پذیری و ارتقای مهارت‌های اجتماعی دانش‌آموزان را نیز فراهم سازد.

نتیجه‌گیری

مدیریت کلاس درس یکی از ارکان اساسی موفقیت نظام آموزشی است و نقش آن تنها به برقراری نظم محدود نمی‌شود، بلکه بخش مهمی از کیفیت یادگیری، انگیزش تحصیلی، سلامت روان، روابط اجتماعی و رشد شخصیت دانش‌آموزان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. یافته‌های این پژوهش نشان داد که دو رویکرد **تقویت مثبت و مدیریت اقتضایی**، هر یک از منظر متفاوتی به ارتقای کیفیت مدیریت کلاس کمک می‌کنند و در صورت استفاده صحیح، می‌توانند محیطی پویا، امن، منظم و یادگیرنده‌محور ایجاد کنند.

تقویت مثبت با افزایش انگیزه، تقویت خودکارآمدی، ایجاد نگرش مثبت نسبت به یادگیری و کاهش رفتارهای نامطلوب، نقش مهمی در بهبود عملکرد تحصیلی دانش‌آموزان ایفا می‌کند. از سوی دیگر، مدیریت اقتضایی با تأکید بر انعطاف‌پذیری،

شناخت تفاوت های فردی و انتخاب راهبردهای متناسب با شرایط کلاس، امکان پاسخگویی مؤثر به نیازهای متنوع دانش آموزان را فراهم می آورد.

نتایج این پژوهش نشان داد که هیچ یک از این دو رویکرد به تنهایی پاسخگوی همه نیازهای کلاس درس نیستند. اثربخش ترین شیوه مدیریت کلاس، استفاده تلفیقی از اصول تقویت مثبت و مدیریت اقتضایی است؛ به گونه ای که معلم ضمن ایجاد انگیزه و تشویق رفتارهای مطلوب، توانایی تغییر و تطبیق شیوه مدیریتی خود را نیز متناسب با شرایط مختلف داشته باشد.

بر این اساس، می توان نتیجه گرفت که معلم موفق، معلمی است که علاوه بر تسلط بر محتوای آموزشی، از مهارت های مدیریت کلاس، ارتباط مؤثر، انعطاف پذیری، همدلی و تصمیم گیری آگاهانه برخوردار باشد. چنین معلمی می تواند محیطی فراهم کند که در آن دانش آموزان با علاقه، انگیزه و احساس امنیت به یادگیری بپردازند و استعداد های خود را شکوفا سازند.

پیشنهادهای پژوهش

با توجه به یافته های این پژوهش، می توان پیشنهادهای زیر را برای ارتقای کیفیت مدیریت کلاس و بهبود عملکرد تحصیلی دانش آموزان ارائه کرد.

نخست، پیشنهاد می شود معلمان در کنار تسلط بر محتوای درسی، مهارت های مدیریت کلاس را نیز به صورت مستمر ارتقا دهند. شرکت در دوره های آموزشی، کارگاه های تخصصی و برنامه های توانمندسازی حرفه ای می تواند آنان را با جدیدترین راهبردهای مدیریت کلاس و شیوه های نوین تعامل با دانش آموزان آشنا سازد.

دوم، ضروری است در برنامه های تربیت معلم، آموزش فنون تقویت مثبت، مدیریت اقتضایی، مهارت های ارتباطی، مدیریت تعارض و روان شناسی رفتار دانش آموزان مورد توجه بیشتری قرار گیرد؛ زیرا بسیاری از مشکلات کلاس درس ناشی از کمبود مهارت های عملی در این حوزه هاست.

سوم، مدیران مدارس باید شرایطی فراهم کنند که معلمان بتوانند تجربیات موفق خود را در زمینه مدیریت کلاس با یکدیگر به اشتراک بگذارند. تشکیل گروه های یادگیری حرفه ای، نشست های تخصصی و جلسات تبادل تجربه می تواند به ارتقای کیفیت مدیریت آموزشی در مدارس کمک کند.

چهارم، پیشنهاد می شود معلمان در استفاده از تقویت مثبت، به تفاوت های فردی دانش آموزان توجه ویژه داشته باشند. همه دانش آموزان به یک نوع تشویق واکنش یکسان نشان نمی دهند؛ بنابراین انتخاب نوع تقویت باید بر اساس ویژگی های شخصیتی، سن، علایق و نیازهای هر دانش آموز انجام شود.

پنجم، لازم است در اجرای مدیریت اقتضایی، شرایط فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی دانش آموزان نیز مورد توجه قرار گیرد. شناخت این عوامل به معلم کمک می کند تصمیم های منصفانه تر و اثربخش تری اتخاذ کند و از بروز بسیاری از تعارض های کلاسی پیشگیری نماید.

ششم، پیشنهاد می شود سیاست گذاران آموزشی با تدوین دستورالعمل های علمی برای مدیریت کلاس، زمینه استفاده گسترده تر از روش های مبتنی بر تقویت مثبت و مدیریت اقتضایی را در مدارس فراهم آورند و از رویکردهای صرفاً تنبیهی فاصله بگیرند.



هفتم، انجام پژوهش های تجربی در مقاطع مختلف تحصیلی، رشته های گوناگون و مدارس با شرایط متفاوت می تواند اثربخشی این دو رویکرد را با دقت بیشتری بررسی کند و به توسعه دانش مدیریت کلاس در نظام آموزشی کشور کمک نماید.

منابع

منابع فارسی

- احمدی، م. (۱۴۰۰). مدیریت کلاس درس و راهبردهای نوین آموزشی. تهران: انتشارات سمت.
- باقری، ع.، و رضایی، م. (۱۴۰۱). نقش تقویت مثبت در بهبود رفتار و پیشرفت تحصیلی دانش آموزان. فصلنامه روان شناسی تربیتی، ۱۷(۲)، ۵۴-۷۳.
- شعبانی، ح. (۱۴۰۱). مهارت های تدریس. تهران: سمت.
- سیف، ع. ا. (۱۴۰۲). روان شناسی پرورشی؛ روان شناسی یادگیری و آموزش. تهران: آگاه.

منابع انگلیسی

- Bandura, A. (1997). Self-Efficacy: The Exercise of Control. W. H. Freeman.
- Brophy, J. (2006). History of Research on Classroom Management. In C. M. Evertson & C. S. Weinstein (Eds.), Handbook of Classroom Management. Lawrence Erlbaum.
- Emmer, E. T., & Evertson, C. M. (2017). Classroom Management for Middle and High School Teachers. Pearson.
- Evertson, C. M., & Weinstein, C. S. (2006). Handbook of Classroom Management: Research, Practice, and Contemporary Issues. Lawrence Erlbaum Associates.
- Hersey, P., & Blanchard, K. H. (1988). Management of Organizational Behavior. Prentice Hall.
- Marzano, R. J., Marzano, J. S., & Pickering, D. J. (2003). Classroom Management That Works. ASCD.
- Skinner, B. F. (1953). Science and Human Behavior. Macmillan.